



اشیا و افسانه‌ها

گزارش پنجاه و هفتمین نشست نقد آثار تخیلی کودک و نوجوان

مهدی کاموس: دوستان ارجمند، سلام. موضوع بحث ما، کاربرد اشیا در افسانه‌هاست. در این نشست، در خدمت آقای کریمی هستیم. آقای مهرداد کریمی، کارشناس ارشد رشته پژوهش هنر و پژوهشگر هنر و ادبیات کودکان هستند و مقالات چاپ شده‌ای در کتاب ماه کودک و نوجوان، روزنامه جوان و نشریات دیگر دارند. ایشان متولد ۱۳۵۳ هستند و در دانشگاه هنر، تحصیلاتشان را تمام کرده‌اند و هم‌اکنون در دانشگاه سمنان تدریس می‌کنند. ما خلاصه پایان‌نامه ایشان را که در مورد کاربرد اشیا در افسانه‌ها بود، در کتاب ماه معرفی کرده‌ایم، اما امروز می‌توانیم این بحث را از زبان ایشان و با تفصیل بیشتر بشنویم. در خدمت شما هستیم جناب آقای کریمی. اگر در معرفی شما کوتاهی کرده‌ایم، خودتان می‌توانید جبران کنید.

مهرداد کریمی: من هم به دوستان گرمی سلام می‌کنم و خوشحالم که در خدمت شما هستم. عنوان اصلی این پایان‌نامه، نقش و کارکرد اشیا در افسانه‌های ایرانی بود. البته من با دیدی وسیع‌تر، سعی کردم این نقش و کارکرد را در افسانه‌های جن و پری به صورت کلی مورد بررسی قرار بدهم و خودم را محدود به افسانه‌های ایرانی نکنم. آن‌چه من سعی داشتم در این پایان‌نامه انجام بدهم و بعد از آن هم دنبال بکنم، بررسی افسانه‌ها با نگاه کارکردی بود و این که اشیا افسانه‌ای را از درون افسانه‌های گوناگون استخراج کنم و نقش و کارکردشان را مورد بررسی قرار بدهم و ببینم که از این اشیا، در آثار ادبی جدید و تولید محصولات فرهنگی جدید و به ویژه در آثار نمایشی، چه بهره‌هایی گرفته شده است و به چه شکل‌هایی بروز یافته‌اند. اجازه بدهید صحبت را از چند هزار سال قبل شروع کنیم و برگردیم به زمانی که انسان شروع به ساختن شیء می‌کند و انسان ابزار ساز پدید می‌آید. در واقع، به زمانی برمی‌گردیم که آدمی در آن چه از طبیعت می‌گیرد، تغییر و

اشاره: پنجاه و هفتمین نشست نقد آثار تخیلی، با عنوان «کاربرد اشیا در افسانه‌ها»، با حضور مهرداد کریمی، روز یکشنبه ۸۴/۶/۶ برگزار شد.





کریمی:

اگر استفاده از یک شیء که در افسانه‌ها به کار رفته و پشتوانه فرهنگی و هنری نسبت به آن وجود دارد، می‌تواند در یک اثر جدید، مثل یک اثر سینمایی، مخاطب خودش را جذب کند، خیلی بهتر از این است که ما در اثر خودمان مخاطب‌مان را نصیحت کنیم. استفاده از اشیا برای کاستن از بار کلامی، بسیار می‌تواند سودمند باشد

می‌کنیم. به نقشی که روی آن هست. می‌خواهیم بدانیم آیا به شخص خاصی تعلق دارد و آیا منسوب به شخص بزرگ و معروفی است. یا در ما یک احساس نوستالژیک را بیدار می‌کند؟ آیا هیچ نوع احساس عاطفی نسبت به آن داریم؟ شاید یک یادگاری از عزیزی باشد و یا یک یادگاری از خاطره خوبی که خودمان داشته‌ایم. خلاصه به اشیا در زندگی روزمره‌مان، این طورها نگاه می‌کنیم. اما وقتی اینها در افسانه‌ها مطرح می‌شوند، به شکل دیگری ویژگی‌هایشان را بررسی می‌کنیم. یک شیء در افسانه‌ها ممکن است از جنس واقعاً گرانبهایی باشد، اما یک شیء پیش پا افتاده و یک ابزار در دسترس و معمولی باشد و برعکس، ممکن است از جنس پیش پا افتاده‌ای ساخته شده باشد، اما ارزش بسیاری داشته باشد.

حال ببینیم ارزش اشیا در افسانه‌ها، به چه عواملی مربوط می‌شود؟ یکی نقشی است که بر آن زده شده. این نقش و طرحی که روی شیء هست، گاه یک طلسم است که باعث می‌شود آن شیء خاصیت جادویی پیدا بکند و گاه در روایت‌های مذهبی، اسم اعظم خداوند است؛ اسم اعظم خداوند که بر انگشتی سلیمان نبی نقش شده که به نوعی همان مسئله منسوب بودن به یک شخص بزرگ را تداعی می‌کند. در روایت‌های مذهبی منسوب به پیامبران الهی، مخصوصاً در افسانه‌هایی که ریشه مذهبی دارند و در حوزه خاورمیانه رواج داشته‌اند، بیش از همه به اسم حضرت سلیمان برمی‌خوریم و بعد به اسامی دیگری نظیر حضرت داوود، حضرت اسماعیل، خضر و دیگر اولیا و پیامبران الهی. در هزار و یک شب هم نام سلیمان نبی را زیاد می‌بینیم و در افسانه‌های عامیانه ایرانی هم همین طور.

اشیای افسانه‌ای می‌توانند بین انسان و طبیعت ارتباط برقرار کنند. در واقع پلی هستند میان انسان و طبیعت. انسان مواد اولیه ساخت اشیا را از طبیعت می‌گیرد. پس این شیء می‌تواند رابط او و طبیعت باشد: درچه‌ای چوبی که یک حلقه مسی بر آن هست و راه به زیرزمین و به مکان‌های ناشناخته دارد، دروازه ممنوعه‌ای که عبور از آن باعث وارد شدن به یک سرزمین اعجاب انگیز می‌شود، چاهی که راه به مکان زندگی یک دیو دارد و ...

اشیا به انسان‌ها کمک می‌کنند تا به چگونگی رویدادهای طبیعی پی ببرند. در روایت‌های کهن ایرانی، اربابه‌آناهیتا و چهاراسی که آن را می‌کشند،

تحولی می‌دهد، متناسب با نیازهای خودش و سرآغاز تمدن شاید شکل می‌گیرد. ارتباط انسان و شیء، رفته رفته و در طول تاریخ، شکل‌های تازه‌تری به خودش می‌گیرد. حتی به مرور شاهد پیدایش مذاهب متکی بر «فتیشیسم» و معتقد به وجود روح در اشیا و تقدس اشیا هستیم. نه تنها انسان بر شیء تأثیر می‌گذارد و آن را شکل می‌دهد و ایجاد می‌کند، بلکه اشیا هم بر انسان و شخصیت او تأثیر می‌گذارند.

سپس تمدن‌ها شکل می‌گیرند و مالکیت خصوصی به مرور معنا پیدا می‌کند. در پی آن، بهره‌مندی و ثروتمندی معنا پیدا می‌کند و بهره‌مند و ثروتمند کسی می‌شود که صاحب زمین‌های وسیع‌تر و دارایی بیشتری است و کارگران بیشتر و یا اشیای قیمتی‌تر و دارایی بیشتری است و یا اشیای قیمتی‌تر و اجناس گران‌بهرتری در اختیار دارد. هم‌چنین، ارزش گذاری روی اشیا، با توجه به خصوصیات و جنس آن‌ها شروع می‌شود.

سپس مبادله اجناس آغاز می‌شود تا این که بالاخره می‌رسیم به عصر خودمان؛ زمانی که هنوز هم انسان با اشیا احساس نزدیکی می‌کند و گاهی حتی اشیا را جزئی از خودش به شمار می‌آورد. شاید شما هم بشناسید کسانی را که احساس الفت و نزدیکی خاصی به اتومبیل‌شان دارند. ممکن است بگویند لاستیکم پنجر شده یا این که نور چراغم ضعیف شده.

اما کودکان خیلی بهتر می‌توانند با اشیا ارتباط بگیرند. کودکان می‌توانند با عروسک‌شان مثل یک موجود زنده برخورد بکنند؛ گویی نیازهایی که اسباب بازی یا هر شیء متعلق به آن‌ها دارد، درست مثل نیازهای یک موجود زنده است. کودکان به اسباب بازی‌شان غذا می‌دهند، با آن بازی می‌کنند و حرف می‌زنند و آن‌ها را با خودشان بیرون می‌برند. احساس نزدیکی بچه‌ها به اشیا، خیلی طولانی‌تر و شاید محکم‌تر از بزرگسالان است و همین کمک می‌کند که استفاده از اشیا برای آموزش کودکان و ارتباط برقرار کردن با دنیای کودکان، خیلی مؤثرتر باشد. هرچه این شیء که برای آموزش استفاده می‌شود، ملموس‌تر باشد، بهتر می‌تواند کارکرد داشته باشد.

وقتی با یک شیء برخورد می‌کنیم، در نگاه اول متوجه ویژگی‌هایی در آن می‌شویم. ابتدا به جنس آن نگاه می‌کنیم که ببینیم از چه ساخته شده؟ آیا از فلزات گرانبه یا جواهرات ساخته شده یا این که جنس معمولی و در دسترس دارد؟ مثلاً شاید یک ظرف سفالی باشد. به ظاهر و شکلش توجه

می‌توانیم مفاهیم عام و انسانی را که جهانگیر هستند، از دل افسانه‌ها بیرون بکشیم و براساس آن‌ها کارهای نمایشی تولید کنیم. در این صورت، ما هم خواهیم توانست محصول فرهنگی‌ای را به وجود آوریم که حرفی برای گفتن داشته باشد و توسط کودکان و نوجوانان تمام دنیا پذیرفته شود

یادم می‌آید که سال‌ها قبل، برنامه کوتاهی در تلویزیون دیدم که از همین افسانه صیاد و غول، غولی که از کوزه خارج می‌شود و صیاد او را با فریب برمی‌گرداند به کوزه، استفاده کرده بود در یک برنامه آموزشی برای کودکان. بچه کپسول‌گاز را باز کرده بود و گاز به صورت همان غول از آن درآمده بود و بعد آن را برگرداند داخل همان کپسول‌گاز و شیرش را بست

آن شخصیت‌ها صحبت می‌شود، ما آن‌ها را با همان چیزهایی که همراه‌شان است، می‌شناسیم و به همین وسیله هم می‌توانیم به کودکان خودمان آن‌ها را بشناسانیم. نمونه‌اش را می‌توان در داستان‌های تن تن دید. مثلاً کاپیتان هادوک که با پیپ و لباسی که نقش لنگرروی آن است، شناخته می‌شود و یا پروفیسور ترونسل که ابزارهای علمی به همراه خودش دارد و عینک خاصی به چشم می‌زند. هم‌چنین، لباس‌ها و نوع آرایشی که عروسک‌ها دارند، معرف شخصیت‌های افسانه‌ای می‌شوند. این در کارهای کمک آموزشی به نظر من خیلی اهمیت دارد. البته اگر می‌توانستیم با کمک تصاویر صحبت کنیم، خیلی بهتر بود. نمونه بارزش را می‌توانید در عروسک‌های باربی و یا همین دارا و سارای خودمان ببینید. آن‌چه از عروسک‌های ایرانی خودمان می‌شناسیم، پوشش‌های محلی است. لباس‌های محلی که مربوط به اقوام مختلف ایرانی است و آن‌چه که از باربی به چشم می‌خورد، لباس‌هایی است که کودک در اطراف خودش می‌بیند؛ لباس ورزش است یا لباس مهمانی. وقتی ما عروسک را با قافیه یک شخصیت افسانه‌ای به کودکمان نشان می‌دهیم، می‌توانیم هویت او و شخصیت او را برایش تعریف کنیم. می‌توانیم بگوییم این همان راپنزل است که تو داستانش را خوانده‌ای یا داستانش را برایت خوانده‌ایم. ماجرایش این بوده. این هم شخصیتش است و این هم عروسک آن. در حالی که وقتی عروسکی را با لباس محلی به بچه‌مان نشان می‌دهیم نمی‌توانیم ویژگی‌های خاص و محدودی را برای این بچه بشماریم و بگوییم که این همان است. مثلاً یک لباس جنوبی وقتی بر تن یک عروسک است، آیا همه مردم جنوبی ما صفات و ویژگی‌های کاملاً مشخص و بارزی دارند که برای بچه مشخص شده باشند و بتواند آن‌ها را بشناسد؟ در حالی که اگر عروسکی را با لباس یک شخصیت افسانه‌ای و داستانی به او نشان دهیم، می‌توانیم برایش تعریف کنیم. باربی را در لباس‌های زیادی ببینیم؛ راپنزل، سفیدبرفی یا شنل قرمزی و جالب است که فقط در لباس راپنزل و در قیافه راپنزل، حدود دویست میلیون دلار این عروسک در سراسر جهان فروش کرده است. چرا؟ چون می‌تواند در جاهای مختلف خودش را بشناساند و معرفی کند. شخصیت پیدا کرده. در حالی که ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. پس چه بکنیم که حداقل در آثار فرهنگی جدیدمان، آثاری به وجود بیاوریم که کمک گرفته باشد از منابع ادبی پیشینیانمان، از

در حقیقت باران و برف و ابر و تگرگ هستند. ایشیا به فضا سازی افسانه‌ها کمک می‌کنند یعنی مناظری در پیش چشم ما باز می‌کنند که شکوه و عظمت آن منظره‌ها را می‌توانیم در ذهن خودمان تجسم بکنیم. این مطلب را بیشتر در روایت‌های هزار و یک شب می‌توانیم ببینیم که شکوه مناظری که قهرمانان داستان‌ها می‌بینند، با کمک ایشیا توصیف می‌شوند. حالا برگردیم سر مطلب اصلی خودمان که این ایشیا کارکردشان در افسانه چیست. ایشیا ممکن است کارکرد سحرآمیز و جادویی داشته باشند. همان طور که گفتیم، ایشیا باعث حوادثی شوند که از عهده انسان‌ها خارج است. انسان با کمک اشیای جادویی، کارهای عجیب و بزرگی انجام می‌دهد به آرزوهای خودش می‌رسد و آن‌چه ناشدنی را شدنی می‌کند. نمونه‌هایش هم زیاد است: کلاهی که هرکس آن را بر سر بگذارد، از نظرها ناپدید می‌شود. عصایی که هرکس آن را داشته باشد و بر زمین بزند، هفت طایفه از جنیان را در خدمت خودش قرار می‌دهد. انگشتری که وقتی دست بر آن می‌کشد، جنی از آن بیرون می‌آید و آن‌چه را صاحبش می‌خواهد، انجام می‌دهد یا چراغ جادو. آینه‌ای که با صاحبش حرف می‌زند. سلاحی که با یک اشاره تمام دشمنان را از پای درمی‌آورد و ... این‌ها نمونه‌های سحرآمیز ایشیا هستند. گاه ایشیا خاصیت سحرآمیز ندارند، اما نقش‌شان کمک به شناخته شدن قهرمان داستان است. این ایشیا معمولاً منحصر به فرد هستند: شمشیری که متعلق به قهرمان داستان است و کسانی که دنبال او هستند، از جایی که این شمشیر در آن قرار دارد، متوجه می‌شوند که او کجاست. خنجری که متعلق به یکی از دو برادر است و برادر دیگر با دیدن زنگ زدگی خنجر، متوجه می‌شود که اتفاقی برای برادرش افتاده. کوزه‌ای که فردی اسیر آن را می‌سازد و با کمک نقش‌های نمادین یا سمبولیکی که بر آن می‌زند، جای خودش را به اطلاع خانواده‌اش می‌رساند. حالا ببینیم که برای آثار فرهنگی خودمان، چطور می‌توانیم از این ایشیا استفاده کنیم. گفتیم که ایشیا کمک می‌کنند به شناخته شدن و هویت دادن به قهرمانان. وقتی به داستان‌های کمیک عصر حاضر توجه می‌کنیم، می‌بینیم که معمولاً شخصیت‌ها با کمک ایشیا معرفی می‌شوند؛ این که لباس خاصی بر تن‌شان می‌کنند یا اشیای خاصی را همراه خودشان دارند. وقتی از

بحث ما این است که اشیای افسانه‌ای در تولیدات امروزی فرهنگی،
چه نقش‌هایی را تا حالا بازی کرده‌اند و چه نقش‌هایی می‌توانند بازی کنند.
این نکته هم البته نکته‌ تازه‌ای نیست

حکیمی:

در فرهنگ ما و مخصوصاً شاهنامه و آثار دیگر ما،
افسانه‌های سازنده بسیار است و اصلاً نیازی نداریم که مراجعه کنیم به افسانه‌های اروپایی.
مثلاً منطق الطیر عطار یک نمونه است که خیلی زیباتر از
افسانه‌های اروپایی است

تعریف شما از افسانه چیست و آیا امروز هم می‌توانیم افسانه‌سازی بکنیم و این کاربرد تاکجاست؟
کریمی: من در حقیقت می‌خواهم به این جا برسم که اشیاء ساخته انسان‌ها هستند و افسانه‌ها هم همین‌طور. بعضی اشیاء ممکن است کاملاً تخصصی باشند. در واقع با تخصصی شدن شغل‌ها، هر شغلی اشیای خاص خودش را دارد. بنابراین، برای به کار گرفتن این اشیا به مهارت نیاز است. اشیای عمومی آن‌هایی است که در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرد. در همه جای دنیا هم استفاده مشابهی از آن‌ها می‌شود. تقریباً همه مردم دنیا از وسایل مشابهی برای غذا خوردن استفاده می‌کنند. این اشیا می‌توانند گونه‌های زبان مشترک بین انسان‌ها به وجود بیاورند؛ افسانه‌ها هم همین‌طور.

گذشته از افسانه‌هایی که با توجه به ریشه‌های قومی و قبیله‌ای پدید آمده‌اند و مسائل قومی در آن‌ها پررنگتر است، افسانه‌های عامه می‌توانند زبان مشترکی باشند بین انسان‌ها، وقتی این اشیا در افسانه‌ها، نمود پیدا می‌کنند، می‌توانیم از آن‌ها به عنوان یک زبان مشترک برای آفریدن آثاری که مخاطبان بیشتری دارد، استفاده بکنیم و ارتباط بهتری هم با مخاطبان خود بگیریم که در این جا مخاطبان کم سن و سال، مورد نظر ما هستند.

گفتم که اشیا می‌توانند، هم حالت جادویی داشته باشند و هم حالت غیرسحرآمیز که نمونه آن را می‌توانیم در آیینه ببینیم. آیینه گاهی نقش جادویی دارد؛ مثلاً آیینه سخن گو و گاهی هم نقش معمول خودش را دارد؛ یعنی تابانیدن تصویر. در افسانه‌ها هم آیینه همین دو نقش را ایفا می‌کند. آن‌جایی که جادویی است، مثل قصه سفید برفی یا مثل آیینه‌ای که هر جایی را که صاحبش از او بخواهد، به او نشان می‌دهد. در جای دیگری شما می‌بینید که فقط تصویر را نشان می‌دهد. البته در این موارد هم کارکرد جالبی در افسانه دارد. برای مثال، افسانه نارسیس که شیفته و عاشق چهره خودش بود یا مثل حکایت معروف شیر و خرگوش خودمان که خرگوش با استفاده از خاصیت آیینگی آب، شیر را به اشتباه می‌اندازد و او را بر سرچاه آب می‌برد. شیر وقتی در آب نگاه می‌کند، گمان می‌کند که دشمن است.

به هر حال، همان‌طور که گفتم، من می‌خواهم به این نتیجه برسم که این اشیا در محصولات فرهنگی امروزی، چه کارکردی می‌توانند داشته باشند. اجازه بدهید همین آیینه را مثال بزنیم. در فیلم انیمیشن شرک، در

افسانه‌های غنی و زیبای خودمان و بتواند مقبول تعداد بیشتری از مخاطبان باشد و چه در سرزمین خودمان و چه در سرزمین‌ها دیگر، بتواند ما را بشناساند. در روزگاری که فرهنگ جهانی دارد معنا پیدا می‌کند و هر فرهنگی می‌کوشد ارزش‌های خودش را به دیگران نشان دهد و معرفی کند، اگر ما نتوانیم خودمان را بشناسانیم، مجبوریم از دیگران بگیریم؛ اتفاقی است که الان دارد می‌افتد، ولی اگر بیاییم و افسانه‌های خودمان را بررسی کنیم و ببینیم کدام یک از این‌ها می‌توانند مقبولیت بیشتری داشته باشند، خط سیر داستان‌های شان آیا می‌تواند شبیه آن افسانه‌هایی باشد که خود ما خوانده‌ایم و دوست داشته‌ایم و از آن‌ها دیگران بوده، این‌ها را انتخاب کنیم و بیاییم روی این‌ها کار بکنیم، می‌توانیم موفق باشیم.

اشیا در روال داستان نقش مهمی بازی می‌کنند. معمولاً افسانه‌ها با روال یکنواختی آغاز می‌شوند؛ انسانی فقیر به دنبال این است که زندگی خودش را ارتقا بدهد. یا شخصی که ثروتمند و بهره‌مند است و زندگی آسوده و آرام خودش را دنبال می‌کند، اما ناگهان آن شخص فقیر به یک شیء برمی‌خورد که زندگی او را دگرگون می‌سازد؛ او را به ثروت می‌رساند و آن شخص ثروتمند از در ممنوعه‌ای عبور می‌کند و تصویری می‌بیند و شیفته آن می‌شود و دیگر تمام آن چیزی را که داشته، فراموش می‌کند و هدفش می‌شود رسیدن به صاحب آن تصویر.

پس اولین اتفاقی که در یک داستان می‌افتد، توسط اشیا ایجاد می‌شود. روال طبیعی دارد طی می‌شود و ناگهان آن نموداری که می‌توانیم رسم بکنیم برای داستان، دچار تغییر می‌شود. قهرمان ناچار است به سفر برود یا مشکلات مختلف را تحمل کند تا به خواست خودش برسد. در این مسیر، اشیای جادویی یا معمولی به کمکش می‌آیند. یک جایی قهرمان داستان گیر می‌افتد و هیچ راه فراری ندارد، اما ناگهان با دست کشیدن روی یک انگشتری، جنی را که در آن انگشتر است، به خدمت خودش درمی‌آورد. غیر از این، اشیا به پیشبرد داستان کمک می‌کنند. در ضمن نشانگر شایستگی قهرمانان هستند. چراغ جادو به کمک علاءالدین خوش قلب و مهربان می‌آید. کفش سیندرلا فقط قالب پای یک نفر است که سیندرلا باشد. اشیای با ارزش در اختیار کسی قرار می‌گیرد که لیاقت و شایستگی دستیابی به آن‌ها را داشته باشد.

کاموس: سؤالی که ضمن صحبت شما برای من پیش آمده این است که

نوری:

اشیا به چند دلیل وارد افسانه‌ها شده‌اند. یکی همان ویژگی مشترک کودک و انسان‌های اولیه است؛ یعنی جاندار پنداری که موجب شده اشیا در افسانه‌ها به کار گرفته شوند. دیگری ویژگی خاص بعضی از این اشیاست. مثل ویژگی آینه که انعکاس تصویر است. دلیل سوم آرزوهایی بوده که افراد داشتند و فکر می‌کردند که اشیا می‌توانند این آرزوها را برای‌شان برآورده کنند

جعفری:

وقتی ما افسانه‌های ایرانی و یا جنوب شرق آسیا را که با ما نزدیک هستند، در کنار افسانه‌های سامی قرار بدهیم، نمی‌توانیم به یک نتیجه مشترک برسیم. در افسانه‌های سحرآمیز ایرانی، سحر قائم به ذات است، ولی در افسانه‌های سحرآمیز سامی، عنصر سحر قائم به ذات نیست

بیننده دارد، به او نشان دهید، دیگر لازم نیست خیلی راجع به آن حرف بزنید. سینما چیزی جز روایتگری از طریق تصویر نیست. اشیا می‌توانند کمک کنند به تصویرگری بیشتر و حرف زدن کم‌تر که تأثیر بیشتری روی مخاطب دارد.

کاموس: از شما متشکریم آقای کریمی. با وجود این، هنوز به سؤال بنده جواب نداده‌اید. می‌خواهم بدانم که منظور شما از افسانه و تعریف شما از افسانه در پژوهش و کار شما چه بوده است؟

کریمی: من اصلاً قصد نداشتم که افسانه را تعریف کنم. کاموس: بحث این است که تلقی شما چیست؟ آیا واقعاً سندباد یک شخصیت افسانه‌ای است؟ آیا شخصیت‌های دینی ما، شخصیت‌های افسانه‌ای به حساب می‌آیند؟

کریمی: معمولاً افسانه را داستانی می‌دانیم که روی دادش در عالم واقع ناممکن است. نمی‌توانم بگویم که کاملاً خیالی است؛ چون به هر حال پیشینه‌ای دارد و آن پیشینه ممکن است منطبق بر واقعیت هم باشد. با وجود این، اتفاقاتی که در آن می‌افتد، نامحتمل و ناممکن به نظر می‌رسد. این که شما مثلاً با کمک فقط برگ‌های یک درخت بتوانید جان رفته از بدن کسی را به او برگردانید...

کاموس: یا با قطره اشکی یک نفر را که یخ زده، نجات دهید. کریمی: البته من نمی‌خواهم اصرار کنم که روایت‌های مذهبی را جزو افسانه‌های مذهبی دسته‌بندی کنیم. آن چه بیشتر مدنظر و توجه است، همان افسانه‌هایی است که به عنوان افسانه جن و پری می‌شناسیم و صرفاً هم برای کودکان نیستند، ولی می‌توانند برای کودکان هم بازگو شوند.

کاموس: آقای کریمی، شما در پژوهش خود درباره اشیا می‌توانید به مخاطب شخصیتهای افسانه‌ای است، به دسته‌بندی خاصی هم رسیده‌اید؟

کریمی: بله، کاری که من کرده‌ام، انتخاب چند نمونه از اشیا بود و دسته‌بندی کارکردهایشان. مثلاً یکی از ویژگی‌های جادویی آینه، نوعی ارتباط خاص با خورشید است. گاهی حتی در افسانه‌ها به عنوان نماد و سمبلی از خورشید به کار می‌رود در هزار و یک شب هم نمونه‌اش را داریم. یا آن افسانه ژاپنی الهه خورشید. نمونه دیگر، کارکرد جادویی لباس است در افسانه‌ها. لباس را به عنوان کالبد روح در نظر گرفتن و این که انگار روح وارد یک کالبد دیگر می‌شود و آن کالبد جدید، در واقع لباسی است برای روح. مثلاً طبیعت

قسمت ابتدایی فیلم، قهرمان داستان را می‌بینیم که دندان‌های خودش را در آینه مشاهده می‌کند و آینه می‌شکند.

اما در صحنه‌های انتهایی فیلم، می‌بینیم که قهرمان داستان محزون و غمگین است. سپس قهرمان را می‌بینید که تصویر خودش را در آینه شکسته نگاه می‌کند، در فرهنگ ایرانی، آینه شکسته کنایه از دل شکسته است و در این فیلم که البته ما آن را نساخته‌ایم، به کار گرفته شده. بلافاصله بعد از آن تصویر، معشوقه‌اش را در دو آینه قدی می‌بینید که به نوعی از پراکندگی شخصیت او حکایت دارد. در یک صحنه دیگر وقتی فیونا برمی‌گردد و یک زره در پشت سر خود می‌بیند، انعکاس تصویر خودش را در زره نگاه می‌کند و آن زره تبدیل می‌شود به قهرمان فیلم، یعنی شرک. در یک فاصله یک دقیقه‌ای یا دو دقیقه‌ای، شما نماهای مختلف و استفاده‌های مختلف از آینه را در این فیلم سینمایی می‌بینید.

نمونه قشنگ دیگری که وجود دارد و به استفاده از اشیا افسانه‌ای در آموزش کودکان مربوط می‌شود، از نمونه‌های نمایشی و تلویزیونی، یعنی سرخ‌های آبی است. اگر دیده باشید که چقدر زیبا از اشیا و همین‌طور از افسانه‌ها برای آموزش بچه‌ها استفاده می‌کند. مثلاً در داستان سه بچه خوک، برای این که مقاومت مصالح مختلف ساختمانی را به بچه آموزش دهد،

یک‌سگ کوچولوی آبی رنگ مرتب روی اشیا مختلف علامت می‌گذارد و مجری آن‌ها را یادداشت می‌کند. ما که می‌توانیم و این پشتوانه فرهنگی را داریم، حیف است از آن استفاده نکنیم. می‌توانیم از قصه‌های مان به عنوان پایه برنامه‌های سینما یا تلویزیون خودمان استفاده کنیم. ساخت فیلم سینمایی یا تلویزیونی، این نیست که شما عین داستان را برگردانید به حالت نمایشی. کما این که خیلی از افسانه‌های ما را نمی‌توان به همان شکلی که هست، به صورت نمایشی درآورد. در بسیاری از افسانه‌ها، مواردی وجود دارد که امروزه غیراخلاقی به نظر می‌رسد و نمی‌توان آن‌ها را نمایش داد.

می‌توانیم مفاهیم عام و انسانی را که جهانگیر هستند، از دل افسانه‌ها بیرون بکشیم و براساس آن‌ها کارهای نمایشی تولید کنیم. در این صورت، ما هم خواهیم توانست محصول فرهنگی‌ای را به وجود آوریم که حرفی برای گفتن داشته باشد و توسط کودکان و نوجوانان تمام دنیا پذیرفته شود. چرا حالا در آثار نمایشی؟ برای این که وقتی شما یک شیء را با پشتوانه ذهنی که



باشد. در این باره سعی کردم بیشتر بحث کنم.

جعفری: من اول تشکر می‌کنم از آقای کریمی که موضوع فوق‌العاده مهمی را برای پایان‌نامه خودش انتخاب کرده من به دلیل علاقه‌ای که به این موضوع داشتم، در جلسه دفاع ایشان در دانشگاه هنر هم شرکت کردم. امیدوارم برخی از مسائلی که طرح می‌کنم، به درد پژوهش‌های آینده هم بخورد. مهم‌ترین نکته‌ای که من در این پژوهش دیدم و در برخی از سؤالات آقای کاموس هم مطرح بود، این بود که چارچوب پژوهش مشخص نیست. مثلاً عنوان پژوهش، کارکرد اشیاء در افسانه‌های ایرانی است، اما همان‌طور که خودشان هم گفتند و در مقدمه پژوهش هم آمده، علاوه بر افسانه‌های ایرانی، به افسانه‌های سایر ملل هم پرداخته‌اند. دیگر این که علاوه بر افسانه، به سایر متون روایی، اعم از کتبی و شفاهی توجه کرده‌اند.

افسانه تعریف مشخصی دارد و ژانر خاصی از انواع ژانرهای روایی شفاهی است. ما در ژانرهای روایی، حکایت، خاطره و لطیفه هم داریم. بنابراین، نمی‌توانیم دیگر عنوان افسانه را به کار بگیریم. البته اشکالی ندارد که کل پژوهش مربوط به افسانه‌ها نباشد و مجموعه ژانرهای شفاهی را دربرگیرد. اما به این هم محدود نمی‌شود و به ادبیات تألیفی هم گسترش پیدا کرده و مثلاً از مثنوی و گلستان سعدی هم مثال‌هایی ارائه شده.

این که از افسانه‌های ملل مختلف استفاده شده، شاید خیلی ایراد نداشته باشد، چون مثلاً افسانه‌های ملل هندواروپایی با افسانه‌های ما وجه اشتراک فراوانی دارد. مثلاً برخی از افسانه‌های برادران گریم را وقتی می‌خوانید، انگار یک افسانه ایرانی می‌خوانید، اما وقتی می‌رویم سراغ افسانه‌های سامی، این جور نیست و از بنیان متفاوت است. علاوه بر این، همیشه اشیاء در افسانه‌های ملل مختلف، کارکرد مشترکی ندارند. نه تنها اشیاء، جانورها هم همین‌طورند. همان مثال معروف جغد در ایران و در انگلستان. اگر عناصر سحرآمیز را در افسانه‌های ملل مختلف، از جمله افسانه‌های ملل هند و اروپایی و به‌ویژه ایرانی مقایسه کنیم با افسانه‌های ملل سامی، از بنیان متفاوت است. وقتی ما افسانه‌های ایرانی و یا جنوب شرق آسیا را که با ما نزدیک هستند، در کنار افسانه‌های سامی قرار بدهیم، نمی‌توانیم به یک نتیجه مشترک برسیم. در افسانه‌های سحرآمیز ایرانی، سحر قائم به ذات است، ولی در افسانه‌های سحرآمیز سامی، عنصر سحر قائم به ذات نیست. انگشت دست هرکس که بیفتد، می‌تواند از آن استفاده

به عنوان کالبد جدیدی برای روح. کسانی که کالبد خودشان را از دست می‌دهند و روحشان یا به خواست خودشان یا به اجبار و از طریق یک جادو یک طلسم، به کالبد دیگری می‌رود؛ مثلاً در یک درخت یا کالبد یک حیوان می‌رود. یا گاهی برای گمراه کردن، فرد، پوشش خودش را عوض می‌کند و مثلاً لباس یا پوست یک حیوان را به تن خود می‌کند. مثل حکایت شرط‌بندی سیمرغ و حضرت سلیمان در قصه‌های مشهدی گلین خانم که اگر اشتباه نکنم، پسر جوانی در پوست آهو می‌رود و دختری که در اختیار سیمرغ است، از سیمرغ طلب می‌کند که آن آهو را برای او بیاورد. در حکایت‌های هزار و یک‌شب هم از این نمونه‌ها بسیار هست؛ مثل داستان حسن بصری که برای فریب دادن پرندگان که سرکوه هستند، او را داخل پوست یک شتر قرار می‌دهند. من کارکردهای سلاح‌ها را نیز بررسی کردم و آلات موسیقی، انگشتی و ظروف.

کاموس: جامعه‌آماری شما و یا افسانه‌هایی که بیشتر مورد استناد قرار گرفتند، کدامند؟

کریمی: من بیشتر از افسانه‌های عامیانه ایرانی استفاده کردم؛ از هزار و یک‌شب، افسانه‌های عامیانه شرقی، مثل افسانه‌های عربی، افسانه‌های مربوط به آسیای جنوب شرقی. البته از افسانه‌های برادران گریم هم استفاده کرده‌ام.

کاموس: چند افسانه را مورد بررسی قرار دادید؟

کریمی: نمی‌توانم بشمارم. تعدادشان خیلی بود.

کاموس: آیا در مورد کاربرد اشیاء یا افسون افزارها، قبلاً هم در کشورمان کار پژوهشی انجام شده؟

کریمی: بله. در مورد دسته‌بندی اشیاء افسانه‌ای، کارهای زیادی صورت گرفته، منتهی این که کارکرد اشیاء تفکیک‌شده و مورد به مورد تحلیلی روی آن‌ها انجام بگیرد و وجه کارکردی‌شان مدنظر قرار بگیرد، من خیلی به این موارد برخورد کردم. مثلاً در مورد استفاده از آئینه، به غیر از کارکردها و نقش‌هایی که در افسانه‌ها داشته، من سعی کردم پیشنهادهایی بدهم.

فرض کنید آئینه‌ای داشته باشید که روی هر دیواری نصب کنید، آن طرف دیوار را نشان بدهد. این خودش می‌تواند سوژه یا موضوعی باشد برای داستان‌های دنباله‌دار. یا فرض بگیرید آئینه‌ای که در طول روز آن چه را دیده، برای صاحبش بازگو کند، خودش می‌تواند سازنده ماجراها و داستان‌ها

اکبرلو:

کسی که فیلم نامه شرک را نوشته، یک جایی می‌خواهد بگوید که شرک از دوری همسرش دل‌تنگ است. به جای این که به ساده‌ترین و غیرجذاب‌ترین شکل بگوید که آه من از دوری فیونا دل‌تنگم، تصویر قیافه او را در یک آیینه شکسته نشان می‌دهد. حالا اگر ما نمونه‌های خوب ایرانی نداریم از این نوع کاربرد در آثار امروزی، این دیگر تقصیر آقای کریمی نیست. به نظر می‌رسد که باید از نمونه‌های موفق و پرمخاطب استفاده کرد.

اگر از این منظر به این سخنرانی که امروز شنیدیم، نگاه کنیم، این خاصیت را دارد و این تلنگر را به ما می‌زند که چه جاهایی می‌توانیم در آثار امروزی، از آن اشیا استفاده کنیم.

اگر این تلنگر را به ما بزند و با چند مثالی که ایشان زدند،

به نظر من این سخنرانی تأثیرش را

روی من مخاطب گذاشته است

کند. این نمونه‌ها را به عنوان مثال عرض کردم که این نتیجه را بگیریم که نمی‌توانیم افسانه‌های همه ملل را با هم بررسی کنیم.

کاموس: در حقیقت، آقای قنواتی می‌گویند که جغرافیا و جامعه‌آماری شما با مثال‌هایی که زدید، متفاوتند. آقای کریمی، دوست داریم پاسخ شما را بشنویم.

کریمی: درست است. گاهی شیء جادویی در اختیار صدق‌قهرمان قرار می‌گیرد، اما انگشتی سلیمان است و انگشتی دیو نمی‌شود. چراغ جادوی علاء‌الدین که به آن اشاره کردم، اگرچه از دست او دور می‌شود و در اختیار جادوگر قرار می‌گیرد و علیه او از آن استفاده می‌کند، باز هم نزد قهرمان برمی‌گردد.

در افسانه‌ها تأثیر شیء جادویی، وقتی در اختیار صدق‌قهرمان است، تأثیری پایدار نیست و این طور نیست که بتواند قهرمان را کاملاً ناامید یا نابود کند.

درواقع، کسی که شایستگی بیشتری دارد می‌تواند از آن شیء استفاده بهتری ببرد. کفش سیندرلا هم او را از همان اول نمی‌رساند به جایگاه خودش، ولی بعد مشخص می‌شود که مال این فرد و فقط مختص به اوست و اوست که لیاقت رسیدن به سعادت دارد، نه خواهران ناتنی‌اش. آن‌ها هر کاری می‌کنند نمی‌توانند آن را به پای خودشان بکنند.

اما در مورد جامعه‌آماری، من همان طور که در مقدمه پایان‌نامه خودم هم ذکر کردم، تلاشم بر این نبوده که از نگاه متداولی که تا الان به افسانه‌ها شده، استفاده بکنم. یعنی تا آن جا که توانستم، سعی کردم نگاهم کارکردی باشد. شاید جایش بود که همان اول، این نکته را می‌گفتم، ولی الان هم اگر بگویم دیر نشده. همینجا باید واقعاً تشکر کنم از استاد راهنمایم، آقای دکتر شهرستانی که جای‌شان خالی است و دوست خوبم آقای حمید حمدر که کارکرد سینمایی اشیا را ایشان برای من روشن کردند و منابع را در اختیارم قرار دادند.

مشکلی که زیاد به آن برخوردیم، همین بوده که نقش و کارکرد به هم نزدیک شده. آب هم نقش آینه را پیدا می‌کند و هم کارکرد آینه را. حتی گاهی نقش و کارکرد در افسانه‌ها یکی می‌شوند و سعی من هم بر این بوده که شیء افسانه‌ای را در بیاورم و نقش و کارکرد را در آن بررسی کنم و این امکان را

بدهم که کسی که این پژوهش را مطالعه می‌کند، از این شیء بتواند در خلق یک داستان جدید یا در یک فیلم استفاده کند.

کاموس: این که اشیای افسانه‌ای در ادبیات و هنر و فرهنگ امروز، چه کارکردی می‌توانند داشته باشند، این یک بحث و این که در خود افسانه‌ها چه کارکردی دارند، این یک بحث دیگر است. به نظر من این‌ها خیلی جاها با هم خلط می‌شوند.

سوالی که آقای قنواتی مطرح می‌کنند، این است که بدون در نظر گرفتن تفاوت افسانه‌های ملل، شما اشیا را بررسی کرده‌اید.

کریمی: سعی کردم که تأکید روی اشیای افسانه‌ای باشد. براساس این نیاز، نخواستم راجع به کلیت افسانه صحبت خیلی خاصی داشته باشم. فکر کردم اگر نگاه روان‌شناسانه و ادیبانه به موضوع داشته باشم، شاید از بحث اصلی خودم دور شوم.

قنواتی: اشاره می‌کنم که در ایران، بیش از هفتاد عنوان کتاب فقط در زمینه افسانه یا قصه‌های عامیانه چاپ شده. مهم‌ترینش چهار جلد مجموعه زنده‌یاد انجوی شیرازی است. در حالی که من در منابع آقای کریمی که نگاه کردم، فقط به «قصه‌ها و مثل‌های کردی» درویشیان، «افسانه‌های آذربایجان صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و یک منبع دست دوم»، «چهل قصه» اثر منوچهر کریم‌زاده که بازنویسی تعدادی از افسانه‌های ایرانی است، برخوردم.

کاموس: آقای قنواتی، این بحث بحث پایان‌نامه است. ما با آنچه آقای کریمی این جا مطرح کرده‌اند، روبه‌رو هستیم.

قنواتی: استفاده نکردن از منابع ایرانی، باعث شده که ایشان برای آوردن نمونه، فی‌المثل کفش سیندرلا را به کار بگیرد. اشیایی مثل انگشتی، آینه و غیره در افسانه‌های ایرانی به فراوانی یافت می‌شود. حتی در افسانه‌های مکتوب که انگشتی علامت‌آشنایی است، رستم انگشتش را می‌گذارد در شکم مرغ و می‌فرستد برای بیژن.

خوشبخت: دلیلش این نیست که آقای کریمی مطالعه نکرده‌اند، مشکلی این است که تقسیم‌بندی نکرده‌اند. یعنی باید اول افسانه، داستان و انواع روایت را دسته‌بندی و معرفی می‌کردند که یعنی چه و تعریف برای‌شان می‌آوردند و بعد افسانه‌های ایرانی و دیگر کشورهای شرقی را جداگانه بررسی کردند و افسانه‌های اروپایی و سامی و غیره را همین‌طور.

وقتی ما عروسک را با قافیه یک شخصیت افسانه‌ای به کودکمان نشان می‌دهیم، می‌توانیم هویت او و شخصیت او را برایش تعریف کنیم. می‌توانیم بگوییم این همان راپنزل است که تو داستانش را خوانده‌ای یا داستانش را برایت خوانده‌ایم. ماجرایش این بوده. این هم شخصیتش است و این هم عروسک آن. در حالی که وقتی عروسکی را با لباس محلی به بچه‌مان نشان می‌دهیم نمی‌توانیم ویژگی‌های خاص و معدودی را برای این بچه بشماریم و بگوییم که این همان است

گذشته از افسانه‌هایی که با توجه به ریشه‌های قومی و قبیله‌ای پدید آمده‌اند و مسائل قومی در آن‌ها پررنگتر است، افسانه‌های عامه می‌توانند زبان مشترکی باشند بین انسان‌ها، وقتی این اشیا در افسانه‌ها، نمود پیدا می‌کنند، می‌توانیم از آن‌ها به عنوان یک زبان مشترک برای آفریدن آثاری که مخاطبان بیشتری دارد، استفاده بکنیم و ارتباط بهتری هم با مخاطبان خود بگیریم که در این‌جا مخاطبان کم سن و سال، مورد نظر ما هستند

شایستگی آن را دارند. این هم حکمی کلی و قابل نقض است. مثالش را آقای جعفری قنوتی در مورد انگشتر گفتند. این که برمی‌گردد به دست صاحب اصلی‌اش و یا مدت محدودی از دست کسی خارج می‌شود، نافی این نیست که اشیای باارزش همیشه در اختیار افراد شایسته در افسانه‌ها قرار نمی‌گیرند. خیلی وقت‌ها اشیای باارزش در اختیار افراد غیرشایسته قرار می‌گیرند و همین که حافظ می‌گوید: «من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه‌گاه بر او دست اهرمن باشد.» یعنی دست اهرمن هم به نگین سلیمان می‌رسد و بنابراین، این ذاتی این شیء نیست که فقط در دست افراد شایسته باشد.

به نظر من، با نهایت اغماض اگر بخواهیم عنوان این سخنرانی را تصحیح کنیم و یک عنوان مناسب برای آن بگذاریم، باید بگوییم حضور صرف یا کاربرد برخی از اشیا در برخی از افسانه‌ها و برخی از غیرافسانه‌ها؛ آن هم در حوزه فرهنگی، جغرافیایی، تاریخی و بومی متنوعی که هیچ کدامش به طور دقیق تعریف نشده. برجسته‌ترین نکته‌ای که در صحبت‌های آقای کریمی بود و خودشان هم تأکید می‌کردند، نگاه کارکردگرایانه بوده یا حالا به تعبیری کاربرد اشیا. قصدشان این بود که بگویند از اشیای افسانه‌ای و ویژگی‌های آنها، امروزه چه طور می‌توانیم در تولید محصولات فرهنگی استفاده کنیم.

در این صورت و اگر شما می‌خواهید از این منظر صحبت کنید، دیگر موضوعیت کاربرد اشیا در افسانه‌ها، از حوزه بحث خارج می‌شود. بحث ما این است که اشیای افسانه‌ای در تولیدات امروزی فرهنگی، چه نقش‌هایی را تا حالا بازی کرده‌اند و چه نقش‌هایی می‌توانند بازی کنند. این نکته هم البته نکته تازه‌ای نیست. گذشته از این که چندان با عنوان سخنرانی تطابق ندارد، مثال‌هایی هم که آقای کریمی برای این موارد زدند، مثال‌های قابل نقضی است. مثلاً وقتی از مجموعه سرنخ‌های آبی مثال می‌زنید، گذشته از این که به ندرت در کل این مجموعه، ممکن است شما بتوانید دو سه مورد شیء افسانه‌ای پیدا کنید و اغلب اشیای روزمره‌ای است که هیچ نقشی در افسانه‌ها ندارند، باز با اشاره به دو یا سه مورد در یک مجموعه تلویزیونی، نمی‌توانیم آن را به عنوان مصداقی برای کاربرد اشیای افسانه‌ای در تولیدات فرهنگی امروز در نظر بگیریم. اگر به طور اخص در مورد اشیایی مثل ظروف، انگشتری، سلاح، آینه و... بحث کرده بودند، به دلیل محدود بودن

شهرام رجب‌زاده: عنوانی که برای صحبت‌های آقای کریمی در نظر گرفته شده، کاربرد اشیا در افسانه‌ها، خیلی توقع برانگیز است. آدم انتظار دارد که در پایان این صحبت‌ها، اگر نه به طور جامع و مانع، بلکه یک تصویر کلی از کاربرد اشیا در افسانه‌ها به دست بیاورد. متأسفانه این نتیجه مورد انتظار، حداقل برای من حاصل نشده. فکر می‌کنم یک بخش از مشکل کار که به نوعی آقای جعفری قنوتی هم طرح کردند، این باشد که حوزه پژوهش به طور دقیق شناسایی و برای مخاطب توجیه نشده. ما انتظارمان از چنین عنوانی این است که از اشیا در تمام اشکال در افسانه‌ها و در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، جغرافیایی، زمانی و تاریخی صحبت کنیم و به طور اخص از کاربرد این اشیا صحبت شود. در حالی که می‌بینیم اصلاً با چیز دقیقی طرف نیستیم. همان‌طور که آقای کاموش هم اشاره کردند، ما نمی‌دانیم افسانه در بحث آقای کریمی چه جایگاه و تعریفی دارد. وقتی از افسانه می‌خواهیم حرف بزنیم و ندانیم که افسانه به طور دقیق چیست، از کاربرد کدام اشیا و در چه چیزی داریم صحبت می‌کنیم؟

در مرتبه بعد وقتی از اشیا صحبت می‌کنیم، طبیعتاً هر چیزی را شامل می‌شود. پس لازم بود که یک تقسیم‌بندی شخصی ارائه داده می‌شد و براساس این تقسیم‌بندی، گفته می‌شد که ما در مورد این گروه خاص از اشیا صحبت می‌کنیم. اگر چنین چیزی نباشد، طبیعتاً انتظار ما این است که از همه اشیا صحبت شود که این هم امکان ندارد. چیزی که من در صحبت‌های آقای کریمی دیدم، تقسیم‌بندی اشیا در افسانه‌ها، به اشیای سحرآمیز و اشیای غیرسحرآمیز بود که این هم نه تقسیم‌بندی دقیقی است و نه جامع و مانع.

گمان من این است که این مشکل، به روش کارتان مربوط باشد. شما وقتی محدوده پژوهش‌تان را به طور دقیق تعریف نکنید، مجبورید کلی‌بافی و کلی‌گویی کنید. در آن صورت، بازدهی کار شما برای مخاطب بسیار اندک خواهد بود و چیزی نخواهد بود که کارکرد و کاربرد مدنظر شما را هم داشته باشد. کلی‌گویی‌هایی از این قبیل که اولین اتفاق را در افسانه‌ها، اشیا شکل می‌دهند، طبیعتاً از نظر خود شما هم جامعیت ندارد و قابل نقض است. آیا در تمام افسانه‌ها شیء است که اولین اتفاق را رقم می‌زند یا شکل دیگری هم قابل تصور است؟

هم‌چنین، این حکم که اشیای باارزش در اختیار کسانی قرار می‌گیرند که

اشیای افسانه‌ای می‌توانند بین انسان و طبیعت ارتباط برقرار کنند. در واقع پلی هستند میان انسان و طبیعت. انسان مواد اولیه ساخت اشیا را از طبیعت می‌گیرد. پس این شیء می‌تواند رابط او و طبیعت باشد: در چیه‌ای چوبی که یک حلقه مسی بر آن هست و راه به زیرزمین و به مکان‌های ناشناخته دارد، دروازه ممنوعه‌ای که عبور از آن باعث وارد شدن به یک سرزمین اعجاب انگیز می‌شود، چاهی که راه به مکان زندگی یک دیو دارد



حوزه پژوهش و تعریف دقیق آن، مسلماً امکان ارائه نتیجه دقیق‌تر، کاربردی‌تر و قابل اعتمادتر فراهم بود.

کریمی: نکات خوبی را مطرح کردند. مسئله این است که اولاً ما برای نامگذاری و عنوان گذاشتن، همیشه در این جور کارها مشکل داریم. برای این که در اصل، عنوان بحث کلی است. وقتی شما می‌گویید افسانه، همان‌طور که آقای کاموس مطرح کردند، این مسئله سؤال پیش می‌آورد که افسانه چیست و آن وقت باید افسانه‌های مختلف را دسته‌بندی و حوزه‌های جغرافیایی‌اش و پشتوانه‌های هر کدام را بررسی کنیم. اگر بخواهیم چنین کاری بکنیم، طبیعتاً یک دایره‌المعارف چند جلدی باید تولید کنیم. همان‌طور که عرض کردم، آن چه من می‌خواستم به آن برسیم و هدفم مخصوصاً در ابتدای پایان‌نامه هم ذکر شده، این است که برخی از اشیا را از افسانه‌ها استخراج بکنیم و کارکردهایشان را مشخص سازیم و وقتی نمونه‌های مشابه وجود دارد، می‌توانیم این کارکرد را تعمیم بدهیم. اگر بخواهیم دانه‌دانه اشیا را از دانه دانه افسانه‌ها در بیاوریم و با همدیگر تطبیق بدهیم، نتیجه می‌شود همان چیزی که تا الان خیلی انجام شده و این کاری بوده که شده و اصلاً نیازی نبوده که من هم این کار را بکنم. به هر حال، تردیدی نیست که در زمینه‌های فرهنگی، کاری که کامل و بی‌نقص و جامع و مانع باشد تقریباً شدنی نیست. من حرفی داشتم و سعی کردم تا جای ممکن، حرفم را بزنم و نتیجه مورد نظرم را بگیرم که فکر می‌کنم به چنین نتیجه‌ای رسیده باشم. ان شاء الله اگر فرصتی پیش بیاید و توانایی باشد، سعی خواهیم کرد کمبودهای کارم را جبران کنم. هیچ وقت کار ما که در حوزه هنر و فرهنگ کار می‌کنیم، کار کاملی نخواهد بود.

حکیمی: من و آقای کاموس کتابی داریم به نام «مبانی ادبیات کودک و نوجوان» بخش افسانه و اسطوره‌اش را چون رشته آقای کاموس بوده، ایشان کار کرده‌اند. آقای کاموس در یک فصل کتاب، افسانه و اسطوره و حکایت را خیلی خوب توضیح داده‌اند. من عقیده دارم که ادبیات کودک، کار اصلی‌اش تلطیف روح کودکان است. از طرفی، همه افسانه‌ها هم برای این هدف، مناسب نیستند. بنابراین، جا دارد که به افسانه‌ها هم نگاهی انتقادی داشته باشیم.

من معتقدم اگر در مورد افسانه می‌خواهیم کار کنیم، در فرهنگ ما و مخصوصاً شاهنامه و آثار دیگر ما، افسانه‌های سازنده بسیاری هست و اصلاً

نیازی نداریم که مراجعه کنیم به افسانه‌های اروپایی. مثلاً منطق الطیر عطار یک نمونه است که خیلی زیباتر از افسانه‌های اروپایی است.

کاموس: بحثی که رولان بارت در زمینه اسطوره امروز مطرح می‌کند، این است که می‌گوید اگر اسطوره‌ها و افسانه‌ها مدام مورد نقد قرار نگیرند، در واقع فجایع مصیبت‌باری برای جوامع بشری به بار خواهند آورد. همین افسانه‌ها هستند که زیربنای فرهنگی ما را می‌سازند.

حافظی: همان‌طور که سایر دوستان هم اشاره کردند، مسئله فقط به کلمه کاربرد و کارکرد مربوط می‌شود. کارکرد را خودتان گفتید در فارسی، در برابر «فانکشن» یا «فانکسیون» گذاشته‌اند که البته برابر نهادهای متعددی در فارسی هست. آقای ابوالحسن نجفی آن را وظیفه ادبیات در نظر گرفته و عده‌ای دیگر «کار ویژه» را مناسب دانسته‌اند. در حالی که کاربرد یعنی استفاده کردن. «ولا دیمیر پراپ» کارکردها را در افسانه‌های روسی برشمرده که تعداد معینی است. آقای «مارزلف» آلمانی هم که بخشی از افسانه‌های ما را مطرح کرده، در این زمینه مباحثی دارد. شما وقتی می‌گویید کاربرد اشیا، یعنی باید کاربرد میلیون‌ها شیء در هزاران افسانه را بررسی کنید. متأسفانه ما متد علمی را نمی‌دانیم و درست به کار نمی‌بریم. آن چه این جا شنیدیم، یک متن مغشوش است که اصلاً معلوم نیست چه چیزی را می‌خواهد بیان کند و از نظر رعایت روش‌ها و متدها دچار مشکل شدید است. صحبت آقای کریمی به کاربرد اشیا مربوط می‌شد و از کارکرد در این جا هیچ صحبتی نشد.

نوری: خسته نباشید. خیلی استفاده کردم. به نظر من اشیا به چند دلیل وارد افسانه‌ها شده‌اند. یکی همان ویژگی مشترک کودک و انسان‌های اولیه است؛ یعنی جاندار پنداری که موجب شده اشیا در افسانه‌ها به کار گرفته شوند. دیگری ویژگی خاص بعضی از این اشیاست. مثل ویژگی آینه که انعکاس تصویر است. دلیل سوم آرزوهایی بوده که افراد داشتند و فکر می‌کردند که اشیا می‌توانند این آرزوها را برای‌شان برآورده کنند. این که گفتند چرا فیلم‌سازان از این اشیا در فیلم‌هایشان استفاده نمی‌کنند، باید بگویم اولین چیزی که فیلم باید داشته باشد، فیلم‌نامه است. ما فیلم‌نامه‌ای نداریم که مقتبس از افسانه‌ها بوده و این اشیا در آن‌ها استفاده شده باشد. البته من شرک را اثر هنری خوبی نمی‌دانم. البته چیزهایی دارد، ولی نه آن قدر به نظر من هری پاتر بهتر است. شاهکار «میشل آنده» داستان بی‌پایان تماماً از عناصر افسانه‌ای کرده و به چنین شاهکاری تبدیل شده. از نظر من شاهنامه

در افسانه‌ها تأثیر شیء جادویی، وقتی در اختیار ضدقهرمان است، تأثیری پایدار نیست و این طور نیست که بتواند قهرمان را کاملاً ناامید یا نابود کند. در واقع، کسی که شایستگی بیشتری دارد می‌تواند از آن شیء استفاده بهتری ببرد. کفش سیندرلا هم او را از همان اول نمی‌رساند به جایگاه خودش، ولی بعد مشخص می‌شود که مال این فرد و فقط مختص به اوست و اوست که لیاقت رسیدن به سعادت را دارد، نه خواهران ناتنی‌اش. آن‌ها هر کاری می‌کنند نمی‌توانند آن را به پای خودشان بکنند

متفاوت باشد. در جلسات دانشگاهی بارها شده که هیأت ژوری، کار دانشجویان را برای این که موضوع رساله‌اش با حاصل کارش تطابق نداشته، رد کرده‌اند و گفته‌اند برو دوباره کار کن. به نظر من آن نوع نگاه در چنین جلساتی موضوعیت ندارد. فکر کنم آقای کریمی هم هدفش از حضور در این جلسه، این بود که بگوید چنین اشیا با این کاربردها وجود دارد و حالا اگر ما بخواهیم از آنها در کارهای امروزی و در اقتباس و داستان‌های امروزی‌مان و در نمایشنامه‌ها و فیلم‌نامه‌ها استفاده کنیم، این جوری می‌توانیم استفاده کنیم. مثلاً کسی که فیلم نامه شرک را نوشته، یک جایی می‌خواهد بگوید که شرک از دوری همسرش دل‌تنگ است. به جای این که به ساده‌ترین و غیرجذاب‌ترین شکل بگوید که آه من از دوری فیونا دل‌تنگم، تصویر قیافه او را در یک آینه شکسته نشان می‌دهد. حالا اگر ما نمونه‌های خوب ایرانی نداریم از این نوع کاربرد در آثار امروزی، این دیگر تقصیر آقای کریمی نیست. به نظر می‌رسد که باید از نمونه‌های موفق و پرمخاطب استفاده کرد. اگر از این منظر به این سخنرانی که امروز شنیدیم، نگاه کنیم، این خاصیت را دارد و این تلنگر را به ما می‌زند که چه جاهایی می‌توانیم در آثار امروزی، از آن اشیا استفاده کنیم. اگر این تلنگر را به ما بزند و با چند مثالی که ایشان زدند، به نظر من این سخنرانی تأثیرش را روی من مخاطب گذاشته است.

کاموس: من یک جمع‌بندی مختصر از صحبت آقای کریمی کرده‌ام که خدمت دوستان می‌گویم. از دیدگاه آقای کریمی، اشیا در افسانه‌ها به تفسیر رویدادهای طبیعی کمک می‌کنند. کمک می‌کنند رویدادهایی را که در افسانه‌ها اتفاق می‌افتد، راحت‌تر تفسیر کنیم. هم چنین به شخصیت‌پردازی و شخصیت‌بخشیدن به اشخاص افسانه‌ای کمک می‌کنند و در عین حال داستان را پیش می‌برند. این اشیا می‌توانند مفاهیم مشترک بین ملت‌ها را منتقل کنند. علاوه بر این، اشیا این امکان را فراهم می‌آورند که به جای سخن گفتن، از آن‌ها برای بیان نکته‌ها و اهداف خود و حتی روایت داستانی استفاده کنیم و این می‌تواند تأثیر زیبایی‌شناختی بیشتری بر مخاطب داشته باشد. ایشان هم چنین، در این زمینه بحث کردند که چه قدر می‌شود از آن اشیا در ساخت محصولات فرهنگی امروزی استفاده کرد. با تشکر ویژه که وقت‌تان را به ما دادید و در خدمت‌تان بودیم. اگر نکته‌ای هست، می‌شنویم. کریمی: من هم تشکر می‌کنم که صحبت مرا شنیدید و تحمل کردید. کاموس: سپاس از شما آقای کریمی و دوستانی که در بحث ما شرکت کردند.

و منطق الطیر هم افسانه نیستند و این‌ها باز آفرینی افسانه‌ها و عقایدی هستند که در بین مردم جاری بوده. ایلپاد و ادیسه هم به همین ترتیب همان طور که آقای رجبزاده گفتند، این موضوع پژوهش، یک سنگ بزرگ است که فکر می‌کنم احتیاج به یک پژوهش تیمی و گروهی دارد تا خیلی جامع‌تر انجام شود. به هر حال، دست‌تان درد نکند که به این موضوع پرداختید.

کریمی: همان‌طور که گفتم، در چنین فرصت‌هایی نمی‌شود همه مطالب را عنوان کرد. مسئله این است که شاید ما احتیاج داشته باشیم نگاه‌مان را عوض بکنیم.

اگر استفاده از یک شیء که در افسانه‌ها به کار رفته و پشتوانه فرهنگی و هنری نسبت به آن وجود دارد، می‌تواند در یک اثر جدید، مثل یک اثر سینمایی، مخاطب خودش را جذب کند، خیلی بهتر از این است که ما در اثر خودمان مخاطب‌مان را نصیحت کنیم. همان‌طور که گفتم، استفاده از اشیا برای کاستن از بار کلامی، بسیار می‌تواند سودمند باشد و منظور من از عوض شدن نگاه، همین است.

شاید فیلم شرک، اثر ساده‌ای باشد، اما داستان‌پردازی قشنگی دارد و از این اشیا هم استفاده خوبی کرده. این را ترجیح می‌دهم به آن ملغمه عجیبی که در هری پاتر ساخته شده. نویسنده هری پاتر از هر افسانه‌ای و داستانی، چیزی گرفته و آن‌ها را با هم قاطی کرده و خوب و هنرمندانه هم این کار را کرده که توانسته این همه هم مخاطب جذب کند، اما وقتی تبدیل به یک اثر سینمایی می‌شود تا چه حد می‌تواند ذهن من مخاطب را به خودش مشغول کند؟

به هر حال اگر ایرادی بر کلیت پژوهش وارد هست، از این جهت است که نزدیک شدن به چنین موضوع‌هایی، مقداری جرأت می‌خواهد. یاد می‌آید که سال‌ها قبل، برنامه کوتاهی در تلویزیون دیدم که از همین افسانه صیاد و غول، غولی که از کوزه خارج می‌شود و صیاد او را با فریب برمی‌گرداند به کوزه، استفاده کرده بود در یک برنامه آموزشی برای کودکان. بچه کپسول گاز را باز کرده بود و گاز به صورت همان غول از آن درآمده بود و بعد آن را برگرداند داخل همان کپسول گاز و شیرش را بست. این می‌شود همان استفاده‌ای که منظور من است. برای این کار، احتیاجی نیست که درباره تعریف افسانه بحث کنیم و یا انواع افسانه‌ها را دسته‌بندی کنیم و امثال هم. این کارها به جای خودش خوب است و خیلی از اساتید انجامش داده‌اند، ولی به هیچ وجه هدف من نبود.

اکبرلو: به نظر بنده این جور جلسات، باید بسیار با جلسات دانشگاهی